

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

محمد قراگوزلو
۰۶ فبروری ۲۰۱۵

انقلابی که مغلوب نئولیبرالیسم شد!

۶. بحران جهانی اقتصاد

در آمد! (اختلاط طبقاتی)

طی مدتی که این سلسله مقالات منتشر می شود عزیزانی به طرق مختلف با نگارنده تماس گرفته و ضمن ابراز لطف و ارائه نکات و نظرات انتقادی و امتناعی و ایجابی خود پرسش هائی را نیز مطرح کرده اند. بخش مهم این نکات در برگیرنده ملاحظاتی است پیرامون: صف بندی های سیاسی و طبقاتی پیش و پس از انقلاب، کنفرانس گوادالوپ، ماهیت طبقاتی جریان ملی اسلامی، مناسبات تولیدی حاکم بر ایران پیش از انقلاب (سرمایه داری یا پیشا سرمایه داری و حتا نیمه فئودال نیمه مستعمره)، مرحله انقلاب، کاستی های بحث سنت- مدرنیته، وظایف و اولویت های مغفول مانده چپ، ماهیت دولت موقت، قضایای سینما رکس، دخالت شبکه اجتماعی مدارس دینی و مساجد به سود جریان ملی اسلامی و نقش شاه در تقویت این جریان ها، چرائی هژمون شدن ملی اسلامی ها به خصوص بعد از نماز عید فطر قیطریه، ارتش و امکان کودتا، دو جناح مشهور در سیاست خارجی امریکا (برژنیسکی - ونس) و..... همان طور که در بخش نخست این مقالات نیز - نه از سر تواضع - یاد آور شدم ارزیابی جنبه های مختلف انقلاب بهمین به راستی نیازمند فعالیت مستمر مطالعاتی و تحقیقاتی تیم ورزیده ای است. روایت و تحلیل سوسیالیستی از انقلاب نه فقط نافی گستره این مهم نیست بل که مؤید اهمیت موضوعی است که می تواند به تدوین ستراتیژی سیاسی چپ کمک کند. همان طور که تحلیل انقلاب اکتبر به این صف بندی ها و ستراتیژی های مختلف انجامیده است. آن چه صاحب این قلم در یک اثر رقم زده و شمه ای از آن را در این مجال به میان نهاده است - بی مبالغه - در قیاس با اهمیت موضوع چیزی است کم تر از هیچ. همچنین گفته بودم که به دلیل محدودیت وارد مباحث بسیار اساسی بعد از انقلاب نخواهم شد. اما با توجه به ابرام چند تن از عزیزان در خصوص چیستی نقش دولت موقت و لیبرالیسم ایرانی و امکان کودتای امریکا بعد از انقلاب - بی که قصد پلمیک با فرد یا جریانی در کار باشد - فقط به یکی دو نکته اشاره می کنم. اگر چه مدرنیته پروژه ای مستمر است و مباحث معطوف به پست مدرنیسم کم و بیش به هذیان مانسته است با این حال به نظر نگارنده دوران ترقی خواهی لیبرالیسم بعد از انجام رسالت تاریخی خود در عصر مدرن و روشنگری و انکشاف سرمایه داری نه فقط به سر آمده است بل که لیبرالیسم در همه جا تبدیل به یک عنصر بازدارنده تاریخی شده است. واضح است که من از نئولیبرالیسم که شکل تطور یافته لیبرالیسم است سخن

نمی‌گویم که این دومی حکایت دیگری است که بحث آن را در کتاب "بحران" و تعدادی مقاله به اندازه دانش خود باز کرده‌ام. اگر ما بر این نظریه که عصر ما عصر امپریالیسم و به تبع آن دوران انحطاط و زوال و پوسیدگی سرمایه‌داری است در نتیجه تمام اشکال ایدئولوژی بورژوائی نیز تباه و فاسد است و این امر هیچ ربطی به اخلاق خوب و پسندیده‌ی فلان و بهمان لیبرال ندارد. حتا دیدیم و دیدید که لیبرالیسم لیبرتر – امثال تونی بلر – با وجود پیشینه‌ی چپ و عضویت در حزب کمونیست بریتانیا وقتی به قدرت رسیدند در پیشبرد مبانی ضد انقلابی و ضد کارگری نئولیبرالیسم از تاچر پیشی گرفتند. این که آیت الله گل زاده غفوری فلان گرایش را داشت و در بهمان انتخابات و در بهمان لیست "چپ" و غیره بود چیزی را ثابت نمی‌کند و می‌کند البته. همان طور که وجود آیت الله خلخالی در فلان لیست چیزهایی را ثابت می‌کند! همان طور که وجود برخی گرایش‌های "مثبت" در نهضت آزادی – که از درون شان امثال بیژن جزنی رشد کردند – مؤید ترقی‌خواهی لیبرالیسم ایرانی نیست. فروردین [حمل] ۵۸ بود به گمانم که در نزدیکی کرج ملاقاتی داشتم با ابوذر ورداسبی. من جوانی با گرایش مائوئیستی- که عظم از مطالعه‌ی چند کتاب مائو فراتر نمی‌رفت- چنان شیفته‌ی بحث‌های ابوذر شده بودم که هیچ مرزی را احساس نمی‌کردم. سهل است "سوسیالیسم" او و جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی او را خالص‌تر از فهم نازل خود دریافتم. ابوذر "ورکریست" تر از همه‌ی کارگر پناهان امروزی چپ ایران بود! این درجه‌ی پوپولیسم و اختلاط سیاسی خرده بورژوائی آن دوران به سادگی زدودی نیست. از سوی دیگر نه بورژوازی ایران و نه لیبرالیسم ایرانی به هیچ عنوان و در هیچ برهه و زمینه‌ی قابل قیاس با بورژوازی و لیبرالیسم غرب نیست. (من در این زمینه با استناد حاشیه‌ی بی‌ماجرای سخنرانی آن استاد جامعه‌شناس در خصوص مرگ پاشائی مقاله‌ی مبسوطی در مجله‌ی "کلاغ" شماره‌ی سوم نوشته‌ام که خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند به آن مراجعه کند.) باری اگر لیبرالیسم پایه‌ی نظری بورژوازی است – که استنباط من از این قرار است – به راستی با کدام حجت می‌توان طبقه‌ی کارگر و چپ را به همکاری با این یا آن جناح سرمایه‌فراخواند؟ من از یک مقوله‌ی کلی صحبت می‌کنم و درجا وارد مواضع ضد لیبرالی (علیه دولت موقت) و یا حمایت از آقای بنی‌صدر نمی‌شوم. در خصوص امکان کودتا پیش از انقلاب به نفع شاه یا... چنانچه فرصتی دست دهد چند کلمه‌ی ای را خواهم گفت اما همین قدر اشاره‌کنم که اگر سیاست خارجی امریکا در ایران و منطقه را بر اساس حفظ منافع سرمایه‌بین‌المللی و در این مورد مشخص حفظ امنیت صدور نفت تعریف کنیم و از ضرورت حاکمیت یک دولت ضد چپ در ایران و کنار گوش شوروی – و افغانستان و عراق آن زمان – نکاتی را به خاطر سپرده باشیم؛ و توفیقی در مقولات گفته و ناگفته کنترراگیت داشته باشیم... آن گاه به این جمع بندی ساده خواهیم رسید که چرا کودتا؟ و اساساً کودتا با کدام ابزار؟ ارتشی که در اوج اقتدار امثال اویسی و خسروداد و ناجی و رحیمی و پاکروان و بدره‌ای و فردوست از کم‌ترین اعتماد به نفس و امکان عملیاتی علیه انقلاب برخوردار نبود بعد از اعدام فرماندهان خود و در دوران به اصطلاح ریکواری چه گونه می‌توانست کودتا کند؟ با کدام قدرت و اتوریته و حمایت داخلی و بین‌المللی؟ یکی دو تحرک مانند نوژه که گفته می‌شود با همکاری امکانات اطلاعاتی همسایه‌ی شمالی لو رفته چیزی شبیه کاریکاتور کودتا پیش نبوده است. می‌خواهم بگویم در شرایطی که سه مؤلفه و امکان // اول باز نگهداشتن لوله‌های نفت به سوی امریکا و غرب، دوم تصحیح و ترمیم روند مختل شده‌ی انباشت سرمایه و سوم جمع کردن بساط چپ // در دستور کار حاکمیت جدید بوده است، مگر امریکا قصد خودزنی داشته است که به سمت پروژه کودتا برود. وقتی صحبت از کودتا می‌شود نگارنده بی‌درنگ ۲۸ مرداد [اسد] یا ۱۱ سپتمبر چیلی و البته اندونزی را تداعی می‌کند و به اقدام کلنگی یکی دو سرهنگ مجنون کودتا نمی‌گوید. باری بگذاریم و بگذریم و به وعده وفا کنیم که قرار نبود به حوادث بعد از انقلاب وارد شویم.

بحران اقتصادی جهان و شکست طبقاتی سوسیالیسم!

واضح است که با لحاظ کرد درجه مختلف عوامل پیش نوشته در تحلیل انقلاب بهمن حائز اهمیت هستند اما اگر انقلاب موش کور تاریخ است، اگر انقلاب به اراده سازمان ها و احزاب و محافل روشنفکری بستگی مستقیم ندارد؛ لاجرم باید گفت انقلاب اجتماعی متأثر و ناشی از شیفت یک بحران اقتصادی ساختاری به سمت بحران سیاسی و به وجود آمدن - یا به وجود آوردن - شرایط انقلابی است. در این تعبیر لنین که بالائی نتوانند به شیوه سابق حکومت کنند و پائینی های نیز نتوانند به زندگی خود ادامه دهند واقعیت ها و فاکت های متعددی موجود است. این دو عامل البته در کنار وجود ضروری و حیاتی و بی تخفیف یک تشکیلات انقلابی (حزب کارگران انقلابی) ضامن پیروزی انقلاب سیاسی است. انقلاب سیاسی یعنی خلع ید سیاسی از بورژوازی و کسب قدرت سیاسی و نگفته پیداست و تجربه شوروی فراروی ماست که این انقلاب بدون ورود به فاز انقلاب اقتصادی و انتقال طبقاتی در نهایت محکوم به شکست است. به این اعتبار در انقلاب بهمن همه این عوامل منطبق نشدند و دلیل شکست انقلاب و بازگشت بورژوازی را در همین ماجرا باید سراغ گرفت. همان طور که در انقلاب اکتوبر از بورژوازی روسیه خلع ید اقتصادی نشد و آن بورژوازی به محض تجدید آرایش سیاسی و ترمیم سازمان طبقاتی خود به قدرت سیاسی برگشت. شکی نیست - و حتماً تحلیل گران راست نیز بر همین باور هستند - که جامعه ایران از ابتدای دهه پنجاه و روشن تر بگویم بعد از افزایش بهای نفت وارد یک برهه جدید شده است. یک پای بحران اقتصادی ایران در همین زمین ریشه دوانده است و پای دیگر آن در بحران اقتصادی جهان و تغییر شیفت تولیدی سرمایه داری جهانی فرو رفته است. به جز تحولات ارتجاعی که با عروج جریان هواکوفنگ و دنگ شیائوپینگ در اقتصاد سیاسی چین شکل بسته است - و در بخش پیشین به آن اشاره کردم - واقعیت این است که در این برهه تمام اقتصادهای بزرگ جهانی وارد دوران جدیدی از شیوه تولید اجتماعی شده اند. دو اقتصاد برتر جهان یعنی انگلستان و امریکا دقیقاً همزمان با انقلاب بهمن عصر جدید تاجریسم و ریگانیسم را شروع کرده اند. در میان بهت و حیرت طبقه کارگر و اسپین دژهای "سوسیالیسم" واقعاً ناموجود در حال فروپاشی است و ارتجاعی ترین گرایش سیاسی تاریخ روسیه با یلتسین دوران تباهی هائی را آغاز کرده است. سوسیال دموکراسی اروپا به روغن سوزی افتاده است و حتماً به لحاظ نظری نیز دفاع از سوسیالیسم و دولت رفاه دشوار شده است. شاگردان مکتب شیکاگو درس خود را با نمره بیست در آزمایشگاه خونی چیلی پاس کرده اند. روزگاری فرا می رسد - مانند دوران اینک ما - که تعمیق بحران امکان انقلاب را تقویت می کند و کورسوی امثال سیریزای یونان و پودموس اسپانیا را زنده می کند اما بحران دهه هفتاد یک سره رو به دنیای سیاه و تباهی دهان گشوده بود. دوران شکست! به قول شاملو "سال بد سال باد سالی که غرور گدائی کرد" و سال هائی که انبوه انبوه فعالان چپ به راست غلتیدند. آن هم با این استدلال که "ما که اون جا بودیم و دیدیم" و "اونجا" اسم رمز شوروی بود. معدودی از کمونیست های شریف در سنگر دفاع از سوسیالیسم باقی ماندند و تا آخرین گلوله جنگیدند. واضح است که کمونیسم از لحاظ نظری شکست نخورده بود. این شکست به تمامی در عرصه طبقاتی بود. از میانه دهه هفتاد تا کنون طبقه کارگر سنگر به سنگر عقب نشسته است. بعد از عروج تاجریسم و ریگانیسم و دنگ شیائوپینگ و قدرت گیری خبیث ترین گرایش های مافیائی در روسیه؛ دیگر دلیلی نداشت که دولت رفاه اروپائی به کارگران "عنایت" کند.

بحران اقتصاد جهانی و شکست طبقاتی سوسیالیسم

در سطح جهانی بحران ساختاری اقتصادی - و به تبع آن بروز بحران در اقتصاد سیاسی ایران - پس از افزایش و کاهش قیمت نفت آغاز شد. این بحران جهانی از درون رشد سریع اضافه تولید و انباشت و پیش رفت تکنولوژی و گسترش جهانی سرمایه و متعاقب آن کاهش نزولی نرخ سود شکل بسته بود. در مراکز رشد یافته سرمایه داری پیش از بازگشت سرمایه ثابت کارخانه ها و به طور متعین در امریکا و اروپای غربی پیش از آن که سرمایه داران بتوانند از طریق کسب سود هزینه های خود را پوشش دهند با رقابت فزاینده کارخانه های جدید در جوامع تازه صنعتی شده کوریا و چین و تایوان مواجه شدند. انباشت بدون بازگشت به تولید حجم عظیمی از درآمدهای نفتی - که حاصل جهش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ بود- در اروپا و امریکا به موج سرمایه گذاری های عظیم و گاه غیر معقولانه در برنامه های تسلیحاتی "جهان سوم" منجر شد. چنین برنامه هائی سطح بدهی این کشورها را در دهه ۸۰ به نحو وحشتناکی افزایش داد. بدین ترتیب بود که برتون وودز برای مدیریت این بدهی ها از در اعمال برنامه های تعدیل ساختاری وارد شد. من در ادامه توضیح خواهم داد که چرا شاه از اجرای چنین برنامه هائی ناتوان بود اما فی الحال به این نکته اشاره می کنم که در دوران شکوفائی اقتصادی پس از جنگ (۱۹۷۵-۱۹۴۵) اقتصاددانان جناح چپ و سنتریست بورژوازی ادعا می کردند به اعتبار دخالت دولت در هدایت و کنترل بازار و سامان دهی تولید عوارض بحران های سیکلیک و ساختاری خاتمه یافته است. سامونلسون حتا از این هم فراتر رفت و ناگهان کشف کرد که "از این پس سیکل بحران اقتصادی کاملاً تحت کنترل است و حتا در عمل دیگر وجود ندارد." برخی دیگر از این جماعت که دیروز با کینز و امروز با بیکنی علیه مارکس شوریده و مشغول مقدمه و مؤخره نویسی هستند ناگهان از خواب پریدند و به یاد آوردند که گویا فون هایک اعظم فرموده بودند نخیر به عکس "دخالت دولت در اقتصاد مانعی جدی فرا راه رشد اقتصادی بوده است و تنها بازار آزاد و خصوصی سازی ظرفیت های اجتماعی تولید است که می تواند رشد اقتصادی را تضمین کند." در این یارگیری نفر به نفر این آقایان - متأسفانه اکثر این "تنوریسن های محترم" آقا هستند - افراد جدیدی را بدون در نظر گرفتن قوانین مسابقه به زمین فرستادند تا نظریه "کوچک زیباست!" به دانشکده های مدیریت دولتی و بازرگانی نیز راه پیدا کند. تافلر و مشوق مالی اش جناب ال گور که آب دهان "استادان" دانشکده های مدیریت وطنی را سرازیر کرده اند در تمام این مدت مدینه فاضله "دنیای قشنگ و نو" ی فاضلان وطنی بوده اند. افول "استادانی" که "کتاب" های شان به پشتوانه رانت حمایت شورای عالی انقلاب فرهنگی و دانشگاه آزاد اسلامی به چاپ صد و چند چاپیدن دانشجو می رسد. بی هوده نیست که توان معکوس این آقایان درک ساده ترین قوانین متناقض حاکم بر اقتصاد سیاسی سرمایه داری را برای شان پیچیده کرده است.

دوران تباهی

در ابتدای دهه هفتاد هواخواهان ریچارد نیکسون نه فقط طراحی کمیسیون سه جانبه را توطئه می دانستند بل که حتا ماجرای واترگیت را نیز برآیند تحدید منافع تراست های اروپائی و شریکان دموکرات امریکائی شان قلمداد می کردند. به قول جف فریدن "صرف نظر از ارتباط معنادار یا مستقیم سرمایه فراملی با جریان واترگیت تنها کافی است گفته شود سرمایه گذاران بین المللی خواه در حذف نیکسون نقش داشتند یا نه زمانی که او تلو تلو خوران از بغل کیسینجر به بیرون کاخ سفید پرتاب می شد نفس راحتی کشیدند. حکومت جرال فورد گرچه اندکی نامشخص اما معقول تر بود و انتصاب نلسون راکفلر در ۱۹ اگت ۱۹۷۴ به مقام معاونت پرزیدنت فورد پایان نهائی سال های پرتلاطم حمایت گرانی جدید بود. به طور وسیعی احساس می شد که حزب جمهوری خواه مرده است. به ویژه با

احتمال پیروزی رونالد ریگان در کنوانسیون حزبی - که به گونه ای علنی مدافع همه روندهائی بود که امپریالیست های فراملی کوشیده بودند از میان بر دارند - نشانه های زیادی به چشم می خورد که کمیسیون در پیروزی کارتر نقش داشته است. " حزب دموکرات اما در درون خود از تناقض های متعدد به ویژه در عرصه سیاست خارجی رنج می برد و همین امر روند جهانی سازی سرمایه را مختل می کرد. زمانی که افغانستان از دست رفت بدون آن که اقدام مؤثری صورت گیرد - و این امر مهم ترین گله و شکایت شاه از امریکا بود - و زمانی که ماجرای گروگان ها از ۴۰۰ روز گذشت و ساندی نیست ها حیاط خلوت امریکا را ناامن کردند فشار نئوکنسرواتیسیت ها بیشتر شد. تنها زمانی که کارتر به مزرعه بادم زمینی بازگشته بود و یک روزنامه لبنانی (الحیات) از سفر مک فارلین به تهران پرده برداشته بود و زمزمه هائی از واریز مقادیری پول به حساب ضد انقلابیون کنتررا به گوش می رسید و امام جمعه موقت تهران یک خبر سوخته را با حرارت نقل می کرد بار دیگر توجه فضولان تاریخ به سوراخ کلید جلب شد. جنگ ستارگان ریگان از سوی همه نخبگان بورژوازی جهانی حمایت می شد. نماد این حمایت مقدماتی در تحریم المپیک مسکو دیده شد. پیمان های نانوشته ای در عرصه روابط بین الملل شکل بسته بود. ملاقات با برژینسکی در الجزایر بهانه ای برای پس زدن دولت ناکارآمدی بود که وظایف دوران گذار را به درستی نمی دانست. سوراخ های کمر بند سبز کم تر می شد! کم و بیش در تمام جهان سرمایه داری اصلی هیأت حاکمه جدیدی متناسب با کنترول بحران به قدرت رسیده بود. رشد اقتصادی چیلی - بعد از کودتای نئولیبرالی پینوشه - بلافاصله به یک الگوی تمام عیار تبدیل شده بود. شاگردان قد و نیم قد فریدمن با سرعت از شیکاگو به درجه سرهنگی نائل می آمدند و نسخه شفا به دست به این سو و آن سو گسیل می شدند. حزب فرتوت رویونیست شوروی از پا در آمده بود. مشت آهنین تاچر بر ملج اتحادیه های کارگری فرود آمده بود و جامعه پذیری و تشکل را نابود کرده بود. "چیزی به نام جامعه وجود ندارد. تنها فرد است که مهم است!" اعضای ششلول بند ارکستر مونت پله رن سوئیس از یک سو مرگ انواع نحله های سوسیالیستی - از روسی و چینی تا البانیائی - را اعلام می کردند و از سوی دیگر این آموزه جرج کنان را سند می زدند که: "باید بحث درباره اهداف مبهم و غیر واقعی همچون حقوق بشر، ارتقای سطح زندگی مردم و دموکراتیزه کردن جامعه را کنار بگذاریم و چنانچه بخواهیم موقعیت موجود را حفظ کنیم باید با آن از طریق کاربرد عریان اهرم قدرت رفتار کنیم و با شعارهای ایده آلیستی مانند نوع دوستی و نیکوکاری جهانی دست و پای خود را نیندیم." این جا فقط گریز از نوع دوستی مطرح نبود. همه نشانه های "بشردوستان ژنده پوش" هدف قرار گرفته بود. بدون زدن مسکو این جهان نمی توانست "نو و قشنگ" شود! رکود دوران برژنف و رخوت و خواب فسیل هائی مانند آندره پوف برای نادیده انگاشتن این سند مهم انسان دوستی کافی نبود. میدان سرخ باید فتح می شد. بوریس یلتسین مست از باده پیروزی بر "کمونیسم" و دست در دستان مشاوران "سی. ان. ان." میدان سرخ را اشغال کرد و محفل گنبدی یانایف را در هم کوبید. یاران مائو یکی پس از دیگری محاکمه و محکوم شدند. یوگسلاوی تیتو با نیرنگ کثیف برتون وودز در معرض یک جنگ هولناک داخلی واقع شد تا رقیق ترین شکل مشارکت بازار در تعاونی های "سوسیالیستی" نیز از این ضربه بی نصیب نماند. به نمایندگی از واتیکان لخ والسا به رهبری کارگران گدانسک برگزیده شد. واتسلاو هاول و کوندرا به مردان دلنشین سیاست و ادبیات معاصر تبدیل شدند و..... دوران دیگری از تباهی آغاز شد!

ارزیابی انقلاب ایران تنها بر بستر چنین جهانی ممکن است.....

ادامه دارد!

کرج. ۱۲ بهمن [دلو] ۱۳۹۳